

کتابخانه
مجلس شورای
اسلامی

۱۳۱

فهرست شده

مرکز اسناد
مجلس شورای اسلامی

ارشاد المريدین

از
مولانا العارف کمال الدین حسن خوارزمی

تحریر ذیحجه ۹۲۵

در فرستادن منابع و شرح حال و مصداق خوارزمی آمده شده


نسخه به نظیر حاضر که یکی از متون قدیمه و اصل فارسی است از جمله لفظ و معنی گوهر است
که اینها در خان که بر گنجینه ذخایر ادب و فرسنگی و عرفان و طریقت میا قریب
مطبیعی جالب که در نرساله نظیر رسد است که خوارزمی مرشد و مراد خود را هیچ حاجی محمد
که از اول مصنف نام مراد و این نکته در شناختن خوارزمی و سلسله ارات و طریقت او
بسیار مؤثر و مفید است صفحه ۲۹ و صفحه ۶۵ که رباعی هم از مراد خود آورده است
مسحک حاکم بایکس لوح طلا و لاجورد و جدول بنیطور ۹۰ صفحه و قریب چهار صد
نام مولف در ضحی ۱ و موارد عدید در ضحی اشعار نام کتب در صفحه ۸ و نام مرشد
و مراد خوارزمی در صفحه ۴ سطر ۱ و صفحه ۲۹ سطر ۲ آمده است

بازدید شد
۱۳۸۱توضیح: در مجلد اول الذریعہ صفحه ۵۵ که به نام ارشاد المريدین
را ذکر می نماید از سید صدر الدین در فوکه که سال ۱۲۶۲ مرده است

کتابخانه روزگار اسناد مجلد

۱۸۹۴

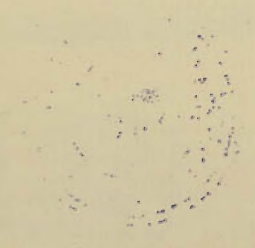
۹۲۳۵-ف

کتابخانه مجلس شورای ملی		 شماره ثبت کتاب ۱۵۶۷۲ ۱۲۱۳۶
کتاب: ارشاد المريدین مؤلف: کمال الدین حسن خوارزمی موضوع: شماره قفسه: ۱۰۰۱۰		

فرمان خاکی قبرت ابرار سبب فرست
به عابد سکنه ان در نوریه اند
از دایم حضرت دکنه بارید

بسم الله الرحمن الرحیم

کتابخانه
مجلس شورای اسلامی
تهران





الحمد لله الذي رفع الاعداء عن الشريعة بميامن بيان يا ايها الدين
 وزين سيد اهل الحق بجلل الحقائق واليقين ونور ما تو اليقين
 مشكوة تقوى العارفين وصفى موارعهم من كدور
 ارباب التحسين والصوة والسلام على سيدنا محمد وآله
اما بعد فبين كيد عبيد المنقرضين الله العزى الموثق
 النبوى حسين الخا لزمى بلفظه الله تعالى كى لا يفر منه
 مدتى كوبر عمر كراغايه را بر باز رفعت بسوداى هوا
 مصره غمى داشت و موانست تا فتران بر او نفس
 روزگار ريگذاشته ليكن درين اشكاه كسى ملاقات
 در ديشان و نظر بطلا لعه سخنان ايشان مى داشت

نام مولف

از نسيم رياض و نفاست احوال و مقامات ايشان شنه
 بشام جان رسیده و مرغ روح را بجنج پنج جذبات
 به پرواز آورده ايدان صبر و قوار از خيشت دل بود
 و احق است را از ثلوثات اعراض افشرد و غلظت
 بيايان تخر بطلب نور يقين مدتى راه مى چو در باره
 كيمياى سعادت **شجره** استنك خاک را نظير كميكاند
 در عرصه عالم تجسس مى بودم بايد انك ايا بود كه كوشه
 جشمى با كنند و جبين نياز بر خاک بدست هر استنان
 مى شود پيوسته در مناجاست بخدر عصيان باين كلمات
 نالان سيم بود **ديش** خداوند ايتوى داناي عالم
 اندر معصيت بس پاييلم بشه عسر و كمر و ميچكاري
 در جرم ملى شمارم تو را نايحي جبره را ز نهانم
 خون سوختنم تو با عسل ازل خود و ويد بود

مرا با عیب من بخیزد بودی بر او روی مرا از تیر این چاه
 ز سر خویش تن خود کرده ای گناه بسوی خویش تن را هم نموده
 بشیوه عقل و جانم را بر روی جوی مرا اندر سیاه
 جدا انداختی از خویش و یاران بحسب جوی تو سرودیدم
 ز سودای تو بسایه بریدم کنون کارم بمن بگذار یکدم
 که از لطف تو برون آیم این غم و چون از سپهر صدق وینا
 بمصدوقه این مضمون که پوسته زرد و دل خودمانی
 باشد که ز صد ناله یکی کار که آید ناله های جان که از بدرگاه بی ناز
 میگردم که ناکاه از مشرق هدایت آن مرشد طریقت و سخن
 اسرار حقیقت و مظهر انوار ولایت و منبع زلال هدایت
 معتدای علی الاطلاق پیشوای کل آفاق کامل و کمال جهانی
 عارف معارف ربانی و امطره فیوض آله قطره
 بلا اشتباه المودید من الله الاله العالی صریق و

شیخی و مرشدی علی الحقیق شیخ حاج محمد آن صدیق
 زین مذهب است ایضا که بود مظهر صفات علما
 صبح سعادت دردمید و پیغم عنایت بوزید و این سرشته
 بادیه ذوق و سوخته سموم اشتیاق را لایله های کرده در غلغله
 آن بزرگوار رپسایند و پای ظلم را در شبیکه ارا و تشعبد
 کرد ایند و بعد از دریافت آن دولت از غایت شوق
 باین مضمون مفتخر می بودم تو که از خویش ای باغبان و گوی
 که آب روی صد گلزار می بخشد و خورش و چنین گمان
 که آب که از دست تو می آید از دست تو می آید

جرعه نوش کرده شد از ساقی ازل ندایی بکوش جان رسید که
بیت ما در پیل کس رخ یار دیده ایم ای خیر
لذت شرب دادم ما بغیرت شورش در جانم هست
بلا و ختم چون پیشتر شد دلی آزرده من بیشتر شد
بلا آمد نصیب عاشق آخر بلا را عاشقان کشتند صابر
تو هم که عاشقی صبر بلا کن شو پند و چینی را در کن
کسانی که ندین درگاه بود زاپس را خدا آگاه بود
نه در دوزخ شمشیر خاک کشند که از چستی بختی پاک کشند
بکوش اندر ریاضت ای روا که تمامی مراد خویش ازین

در میدان ارادت میراند تا بکوهان هدایت عظمی و اعانت
اعلی آن معده اکوی سعادت را بر سر حد غایت ابد و دو
سر در رساند و بجیب حال خود این وارد نمود **شعر**
بجان دل جو بستم کمر بخت سعادت دو جهان فخر بخت او
از آنکه دمی ز جام او خورم بکشت تا بابد پیستیم لذت او
در جهان من بچار بستم دلم کسود قفل هدایت مرا بخت او
بخت دو جهان سر و دلی ام از آنکه شدم سر خوش از بخت او
چه دولتی که پاپوس او رسیدم من که فرسازد و عالم شدم بدست او
خدا را قسم غفور بخاکم کش بختی پر خرابات حق صحبت او
حسین از کرم دوست نماید بش که نماید شد کس نصیب حجت او
چون بشیر سعادت ابدی منشور **افشاکات** فحاشا بتوفیق
بنام این بنده سبیل طاعت از
نتیج و حاجیات آن بنده بهره مند و برخوردار شد چون

باذن اسد از انعام طیبه معتد بارش و طالبان اسد و کج
 شراره آه ماه مور کشت جمع کثیر از اخوان صدق و صفات طایفه
 خدا و پیکان راه و لا و پیستر شدن طریق علا از اصف
 اینان که خلاصه عالمیاند **میت** ز جام طریقه جبر و شکر
 جو بل غشش خروشان از اطراف جهان بهوایش
 در بستان سرای صادقان و مرکز راه را پستان میجسته
 بودند لیکن بعضی از ایشان از نظر سمت از تحصیل علوم
 و تتبع کتب و از ارتقاء حجب قاصد و بر طبق مقاصد
 در باب سلوک ضابطه التماس نمودند هر چند زمان بگذشت
 مقضی آن نبود اما متشکل امر اصحاب و احب نمودند
 جب طمس ایشان باراده ملک علام و رقی جبر از خلا
 مجرب او ان طلب خویش و شریط و ادبی که موقوف علیه
 سلوک سالکان و روش عارفانست بر وجه ایجاز مختار

بالفاظ و افصح دین رساله مسطور گردانیده شد تا طالبان را
 و شیعه عملی باشد التماس از باب فضل و کمال آنست که اگر در
 کمال افهام بخطیبی دین الفاظ و عبارات حکم فرمایند به قلم
 صلاح آرا اصلاح نمایند و بزبان علاوه نمایند که
 اول الناس اولی اناس است و این بنده را بدعای خیر
 آورند و مرتب گردانیده شد این نسخه موسوم به بارش و المیزان
 بر چهار فصل اللهم جعل التوفیق رفیقنا و الصراط المستقیم
 بحیثینا محمد و آله اجمعین **فصل اول** در مختصر طایفه
 و عاشقان آل و سالکان این راه بدان ای عزیز زارنده
 فی الدنیا و الدین طایفه که کوس دولت ایشان را در طایفه
 اعلی زده اند نور بصیرت ما راغ البصر و ما طعی فلو تخانه دل
 ایشان را منور و بجلی کرده اند تا از اشعه انوار عالم قدس
 عکس پذیر گشته باشد پده حدوث این عالم و قدم صانع کرده

سز سعادست در میدان طلب رانده اند و قوت خود از
 خون دل ساخته قدم صدق در طریب مستقیم نهاده اند و چو
 اعظام بحل التین شریعت زده بر شستهای سید انبیا
 مواظبت نموده اند و ببال هدایت مرشد کامل مکمل عمر با
 راه پیموده اند تا یکی از ایشان از اجزای **نخستین** **مجموعه**
 از مقام قاب قوسین گذرانیده اند و طایفه مدعیان الوه
 با جیدین تلقین و خیالات فاسده جین کان کرده
 بمقام وصل بعث می توان رسید **مجموعه**
 تونه پنداری که این آیه **بلکه کمتر نیز ترکت جان بود**
 مردمی باید تمام این راه را جان فشانی باید این کار را
 کار آسان نیست در درگاه خاک می بایست شدن در راه
 ساهل بر دزدان طلب تا یکی آگاه شد از صد هزار
 باید دانست که هیچ طالب در خلعت بیابان تیر نه آفتاب

مشکه جذبات و مواجید راه توانند بر و این موقوف بر
 خود را ببال سمت یکی از اولیا که شاهبازان ادب غنای
 انبیا اند علیهم السلام بودند و قاصد صفت ببال سمت
 ایشان بر طور عشق بر آید جناب عشق بس عالیت موی
 تمتی باید که بتوان بر چنان طوری شدن بی سمت والا
 و بکنار اودت ایشان غوامی دریای حقیقت کرده کو فقر
 بدست آرد خاک که بر بان ترجمان گفتی می شود **مجموعه**
 فقر دریائیت موج بیتی ای بساکشی که در دریای شوق
 غوص او غواص کامل بکین تا از دزدانه حاصل بکند
 سمره پسکانه اینجا دریا کاندرو توان شدن بی آشنا
 پیشه پر شور و شیران این جای پر بیم و لرزه است این
 این طالع نخست در دوزخ دلدرد از معرفت بهفتی کج
مجموعه که هر بفتاح طلسم در گذشتن از جهان جان بیم

اندرین دریای پر خوض و بحر و امن نوحی بدست آری پس
 نوح یعنی روبرو صاحب کمال کشتی او نمیشد دریا مثال
 ای عزیز لباس فقر و لباس کشتن در مذنب طایبان حق
 و عارفان مستغرق رکن اعظم است چنانکه گفته اند **شعر**
 در مذنب ماسواد اعظم آنست که لباس فقر پوشید
 و حضرت رسالت صلی الله علیه و سلم با وجود کمال لایسته
 و عظمت رسالت بقرافتی را نموده اند که **الفقر خیر من**
 و مراد فقر حقیقی است که عبارت از عدم ملکیت چنانکه
 گفته اند **الفقر من لا شیء له** پس هر وقت که فقر بر مرتبه رسیده
 او را ملکی نماند حتی الوجود و توابعه او را مرتبه فقر حاصل شده
 باشد پس او را رسد که بر کاینات فخر کند که رسول الله صلی الله علیه و سلم
 باین فقر فخر کرده است نه فقر سوری اگر چه در ملک بوسی
 کن بودند که بحسب صورت از رسول علیه السلام فقر برتر

بودند لیکن عدم ملک را معنی آنست که فقیر را هیچ چیز نیست
 بحسب ملک بجز نسبت تواند کرد تا غایتی که او از وجود و نیز فانی
 گشته باشد چنانکه گفته اند وجود که **فنب لا یبارک فی** و این مقام توحید
 حضرت سرچگاه که اضافات ساقط شد توحید ثابت گشت که
 التوحید اسقاط الاضافات **لیست** مراد از فقر آن میگرداند
 کرده و خبر پیغمبر که مستغرق شود در حق و مستغنی هم از کونین
 خوش آن مالک که این مصنون در ادرب حال آمد که فخرش
 گشته فقر سواد الوجوه فی الدارین بحقیقت معنی اعیان
 راجع است بهمان معنی که در بیان حدیث اول گفته شد
 زیرا که هر سواد وجه فانی مالکست در دارین و فقر
 حقیقی حاصل نشود الا بقضای شخص در دارین پس چنین کسی را چنین
 فقر محقق شده باشد سیه دنیا و آخرت باشد ای عزیز تقوا
 خیر حق ازین دولت بمقام بکایتی سیده اند که **الفقر**

القدر که پیش از حد از نیت که مقبول یکی ازین طایفه مقبول است
 و مردود یکی ازین طایفه مردود است و اینچنین که از هر طریقت
 خوانند خود را با نیت من ذلک انکس علی ثلثین مقبول نیک و مردود نیک
 جمیع انبیاء و اولیاء اصلاح نه پذیرد مگر روی کند بخیر و جود
 آن دل شیخ دوست و نیاز و تضرع تمام عذر تقصیر است خود
 خواب چون باز مقبول دل شیخ گردد و مردود است بول کند
 مرید آنست که بقراض لا قطع اغراض کرده در فرمان پیر مباد
 کرد و چنانکه اراده خود را در اراده شیخ محو ساخته باشد و دست
 اراده شیخ همچون نیت باشد در دست غسال تا شیخ او را
 با داب مریدی و ادب پس که مرتین ساخته در بحر شریعت
 غلی واده غلب نماید و تجویز طریقتش پاشیده بر سر حقیقتش
 رساند تا نفع از نجات و از کما شفات و روح بستاند
 شاه پیشام جان او رسد انگاه حیات ابدی یافته عین حیات

بیست و دو **نظم** زمین ای دوست این یک نکته بنمیز
 بروشت که صاحب دو کلمه که نقطه تا صدف را در نیاید
 نکرد که مرد و روشن نماید اما پس کار و تخی حکم افتاد
 که موسی را خضر میکرد و استناب طالب باید که عالی سمت باشد
 و غیر خواب و خیالات و اتفاقات و رسیدن حالات
 دور و دورات قانع شود و در عقبه پندار مقید نشود و خود را
 کامل در سیده خیال نکند تا غرق بحر ضلالت نگردد زیرا که با وجود
 جنایت نفسانی می تواند که اینها از مکر و استبداد جانشینان
 یا استخوانات ربانی باشد **قطعه** نه مر صدف که در و نیت قطره باران
 درون سینه او گشت جای در دشت صدف باید و باران بحر حیرت پل
 بنور نیت مقرر که می شود و یانه بس ساکب باید که همیشه سنی نماید
 غشایش نفسی را با تشری ریاضت در بوت که جاهدت مصطفی
 و مکنی گرداند تا از رقیبت نفس خلاصی یابد که حریت عبادت

از است قیام من در کتب و قد قاب من به یلجده از ان
 عیونیت درگاه که عیونیت من به یلجده از ان
 در جی ای بر یک رافیت من به یلجده از ان
 در مقام عیونیت جی دیند بدان ی عزیز باید دانست
 طالب تا جمیع بند و پونه نفس را شکند و بال صحت
 پروازی کرده از عقبات هوا و سوس کند و هیچ مقصود
 نرسد را جی میر آمده ز خویشتن می باید بدو خواسته
 ز جان و تن می باید در هر کامی من در بند افزونست
 زان کرم رو بند شکن می باید چست صد بار چشمت
 هر کامی مرا سر کرم از کوی عشق روی بر گشتن مباد
 قدم صدق در میدان طلب پیغمند یا بنکار سکران و
 معاندان و باغواهی من فغان منور و مقصود در طلب خود
 راه ندید چشمت کار جی عشق خوابست و خلقی هر طرف

در مقام عیونیت جی دیند بدان ی عزیز باید دانست

از پی انکار او و مسجینان در کار خویش و بلر اسم جوی
 علی الدوام قیام نماید و لحظه دل از ذکر دوست فافل
 نذار و زیرا که ذکر بنده معاندان ذکر معبود است چنانکه
 قاعده ای در کثرت ذکر بنده حق را پستند
 کثرت ذکر حق است بنده را و این سبب نجات است
 بفرموده قاعده که الله شریک الله لا یستحق و در استقامت
 و وفا با وجود پسند طاعت و فاک جفا سلامت و
 قدم باشد و دست طلب از دامن دوست کوتاه
 نکتہ ای از دامن دوست دست کوتاه مکن که بر
 زنده بر جگر است آه مکن یک لحظه زیاد دوست فافل نشین
 او خواهد از تو یاد کن و خواهد مکن قاعده مختصر است که
 آنها که قدم در دایره عشق می نهند تا از سر جان بگذرند
 در حرم سلطان عشق فحش مکن که در ای عشق آن نو که

عاقبت زور برسانند تا پای مراد بر سر نهند من هم
 بنم قاعده در ره عشق باقی قدماں تدم درین نهند
 اما عاشق صادق **بیت** چون بزم جان سپاری اندرین
 میدان رود در او را سوزان از دوست صدور
 و از جانب دوست ندایی بکوش جان او رسد که **نغمه**
 کای ای کدای بر نیز نام کنیم دوران باز از لطف خود را
 بهر تو نیز دوران و شداید فراق بلذایصال
 مبدل گشته جمیع شکلات عاشق مبهور از مصحح حال
 معشوق جل کرد و در راه وفا هر ریشی کیشی و سر
 نوشی شود و بشکر آن از سر صدق و نیاز این الفاظ
 مشکم کرد و چنانکه بزبان تر جان این ضعیف میگوید **بیت**
 آتش تواند دل ویرانست اقبال سعادت که در شانست
 در دوستم و جفا و اندوه و بلا صد شکر که اینها همه در جهانست

انگاه مقام عاشق محقق شود در وایر عشاق در اید خط
 صفت محیط جمال معشوق لاحق شود بشکرانه و صاشر علیک
 مرغ جانش باین نوا نطق شود چنانکه این ضعیف میگوید **بیت**
 آنروز که طاب حال تو شدم بشمار با فکر و خیال تو شدم
 بس شمع و بلا کشیدم و آخر که صد مشک که محرم وصال شدم
 و عدت آیینیت بر اید **بیت** غاشق به باس و لب سیرید
 معشوق برنگ او بر اید و بمصداقه **من طرف بیت**
بیت خطی صفت زبان لالش از آینه جمالش باز بکشد
 آید و بگوید **بیت** ای زدم کی تن روانم نه تو تو جان
 دل و دل و جانم نه تو تو پیشی من نه ای ازانی من
 من نیست شدم در تو از انم نه تو اما طالب باید که در
 طلب کجای سعادت ابدی بجد و همت تمام باشد که گزیده
 از **بیت** **بیت** **بیت** و صدق مقام پیش آورده

تافتهای مطلوب خویش بر پیدیت سر که او در عشق
 صادق آمدست بر سرش معشوق عاشق آمدست و بایک
 قمار راه خود شریعت مصطفی را صلی الله علیه و سلم سبسته
 قدم از تپه اهل سنت و جماعت پیرون ننهند و از
 روش اهل بدعت و ضلالت بنا عهد تیرا کنند که هرگز کسی
 از اهل بدعت بدرجه کمال انسانی نرسیده است مگر
 از راه توبه و متابعت شریعت **فهم** قاید و تالیق هر طایفه
 به زقرآن مدان و از چهار جزیه است دل محمدت
 جل و عقد خدایا ایسرار ای عزیز به آنکه ملک شریفین
 و بیته عرشنا الشریف و **والله اعلم** پس کنانگست که
 بمقتضای **و من یطع الرسول فحق** مد کردن اطاعت
 در فرمان متابعت در آورده در صراط مستقیم شریعت
 پیستقانت باشند بفرموده نص و من یطع الله و رسوله

یطع جنت بحسب من یطعها الا انها ریس مع مورمان را
 واجبست که زمام متابعت را بکپسند و تحقیق آنهایی که
 به اراق محبت سر بلند گشته اند ای عشق در انجمن زده اند
 تا این مقام را بشهرستان مراد تو اندر رسانند بفرموده
و انکم لکم حبیون الله فایتموا فی حبیبکم الله بدان ای
 عزیز که مراد از این متابعت کمال حقیقت است تا از نواید
 طریقت و نتائج حقیقت برخوردار گردند زیرا که کمال حقیقت
 طریقت و کمال طریقت حقیقت است چنانکه پیغامبر صلی
 علیه و سلم فرموده که **الشریفة اقلی و الله یحبکم الله**
و یحبکم الله ای بس کمال شریعت بعل آورده است که هر طریقت
 عبارت از آنست و کمال طریقت آنست که از خامیست
 علل ارتفاع محجب کرده میستعد بقیات الهی و عالم اسرار
 بافتنای گشته باشد و حقیقت عبارت از این حال است

بمن سران کس که اقوال آنحضرت را بدانند و بفهمند
از حالات آنحضرت سرگشته بشام او رسیده و **علا**
کامیابی **پس** **را** **یک** **معنی** عبارت ازین طایفه است
از حجه عمل عالم بعلم ربانی شده اند ای سیرزبان یک مجر
دانست علوم قال قانع شد نشینی و علم را مقارن
عمل کرده اند که بخات در علمت بگویم **و الله اعلم**
و علم القائل **است** **من** **معرفة** **و احب** **العلم** **و ان** **علم** **نور**
نقبس از شکات و در دل مومن که بدان راه رود بکدام
نه ادراکات عقلی و جستی و مجالات نفسی و این محم
خاص مومنانست و فرق میان عقل و علم آنست که عقل
نور است فطری که بدان صلاح از پند و خیر از شر
تمیز کرد و این شکرست میان مومن و کافر و علم خاص
مومنانراست و میان عقل و علم تلازم واقع است

کس

این
اگر بعقل است یاز کند میان صلاح و پند و دینی شکرست
میان مومن و کافر و اگر نه است یاز کند میان صلاح
و فساد و خسر و ی آن خاصه مومنانست و این دیده عقلی
برایت روشن و بکمال شریعت مکتب و این علم بر
قسم است **اول** علم توحید چنانکه فرموده **فا علم الله**
الاول **دوم** علم معرفت الله است که اعدام و ایجاد و تفریب
ایجاد و امانت و احیاء و حشر و نشر و ثواب و عقاب غیر
آن **سوم** علم احکام شریعت از اوامر و نواهی دیگر
از مسالک سه گانه را سبکیت جدا سبک مسالک و
عالم ربانی خوانند و در علم او از ان دو علم دیگر تقدیم
ضرورت و اخلاص من غیر عکس و سبک مسالک دوم
عالم خسروی خوانند و در علم وی علم شریعت بمقدار و بعضی
داخل است من غیر عکس و سبک مسالک **سیوم** را عالم دینی

خوانند و او را از آن دو علم خبر نیست **یَعْلَمُونَ ظَاهِرًا مِنْ عِلْمِ**
الْغَيْبِ و هم **مِنْ الْأَحْسَنِ** **عَلَّمَ غَائِبُونَ** یعنی میدانند ایشان
ظاهرا از حیات دنیا و حال آنکه از آخرت غایبند چه
اگر خبر داشتی آنچه داپستی حق آوردی از بهر آنکه خود
در اعمال قبیح تصور در ایمانست که گفته اند **الْعِلْمُ بِالْغَيْبِ**
يُخْرِجُ مِنَ الدِّينِ و **الْعِلْمُ بِالْغَيْبِ** **مِنْ الدِّينِ** اگر دل
بجذای و بکار آخرت ایمان داشتی از اعمال خیر شمره و
ستند داشتی که علماء ربانی با وجود یقینی بوحدهایت میسبانه
و تقای ایمان بکار آخرت دارند و پستند مردم احکام
ایسلام را و از سر تقنین بوظایف بندگی قیام نموده
همیشه از عقاب و عتاب خطاب حق بهرسانند و فرموده
إِنَّمَا نُنْفِثُ السَّحَابَ مِنْ بَيْنِ يَدَيْنَا و در شان این طایفه است
ایشانند اهل تصوف و سابقان تقرب بفرموده و واصل بقرین

المراد

الَّذِينَ يَقُولُونَ **أَكَلْتُ الْحَبَّةَ الْكَلْبَاءَ** و علماء آخرت وی با وجود ایمان
با حوال آخرت از علوم پسلاهی آنچه محتاج الیه است بهر
دارند و آزاد در عملی آند ایشانند بار باره **الْحَبَّةَ الْكَلْبَاءَ**
الْحَبَّةَ الْكَلْبَاءَ **الْبَيْسَ سَيْفَ بَعْدَ نَحْوِهِ** و **وَلَقَدْ نَعَدْنَا** و **وَلَقَدْ**
نَكُوبٌ و **وَلَقَدْ كُشِبَتْ** **لَا عَطَافَ وَلَا مَتَابَعَةَ** و **وَلَقَدْ كُشِبَتْ**
و عهای دنیوی جز ظاهر علم اسلامی که آزا بواسطه تعلم تلقی
کرده اند هیچ نصیبی ندارند از آن دو علم دیگر و آنچه دست اند
بعل نیارند و از و خول در حد اخل محسوسه و مکر و بهر بخت
نباشند تا که شتر ایشان بر بیکران متحدی شود ایشانند
اضلال و **الْحَبَّةَ الْكَلْبَاءَ** **الْبَيْسَ سَيْفَ بَعْدَ نَحْوِهِ** **وَلَقَدْ نَعَدْنَا**
وَلَقَدْ كُشِبَتْ **لَا عَطَافَ وَلَا مَتَابَعَةَ** و **وَلَقَدْ كُشِبَتْ**
ایشان و عید و تحذیر بسیار وارد است و در حدیث معراج
حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله انشعب بر جماعتی

گذشت که بسای ایش را بهشت ارض آتین می برید پیکر
 شایسته تو میدگفتند آن که و پیغم که مردم را یکی میفرمودیم
 و خود بدان عمل نمیکردیم و از بدی نمیگفردیم و خود بدان
 اقدام نمی فرمودیم و همچنین در خبرست که **اشک الله**
عالم اندیش یعنی سخت ترین آدمیان از روی خدا
 عالمست که نفع نمکند و بر عالم وی بس سجن که یکس بهتر از
 علماء ربانی نیست و یکس بهتر از علماء دنیوی نیست که آن
 خیر انجیل را بخار از آتش گاه و آن شتر ایشتر از شتر از آتش گاه یعنی
 بدستی که بهترین نیکان بهترین علماست و بدترین بدان
 بدترین علماست پس هیچ چیز سودمند تر از علم نیست فقی
 از برای خدای طلبند و هیچ چیز زیانکار تر از علم نیست
 و فقی که از برای دنیا طلبند زیرا که هر چه نفع او پیشتر معرفت
 او پیشتر **ت** علم که به دل زندیاری بود علم اگر برتن زندیاری بود

به آنکه علم مانده خداست بجا که خدا نیست بماند که بخیر
 اهل را چند سبب زیاده قی مرض و استسلاک میگرد و نسبت با علم
 نسبت صحت و زیاده قی قوت میگرد و همچنین علم نافع است
 فانی را که مزاج دل وی از استقامت توجیه حضرت الهی
 جلال و کرامه بخیر نیست و آنکه مزاج دل و از محبت دنیا میل
 دنیا مخوف نیست و اجزای وجود او با خلاق رویه از کبر و حب
 و حسد و غیره متعطف است و ساعت بساعت آزمای افزاید
 علم او را معرفت بلکه مودعی بر هلاک شود پس نفس عظمت
 علی که ویل نجات نیست و سبب هلاکت شود و علم نافع نیست
 در نفس تقوی و تواضع و نیستی زیادت کند و آتش طلب
 شوق را یکی سبب از مشتعل کردن اند خاک که در خبر حجت که
 حضرت امیر المومنین علی کرم الله وجهه را چون آمده دل
 از پر تو نور علم روشن گشت و اعیانه طلب حق در باطن او

پیدایش و آتش شوق حق در دل مبارکش شعله برافروخت
 روزی در ملازمت حضرت رسالت پناه علیه صلوات الله
 آمده گفت یا رسول الله **عنی الله** یعنی بیاور
 علی که رسالت بحضرت پروردگار رسول علیه السلام خوش
 وقت شد و فرمود که بسی وقت بود که میخواستم که این علم را
 با تو بیاورم اما موقوف بآن بودم که این داعیه از باطن
 تو ظاهر گردد تا این علم برکت تو بر اصل تر باشد بعد
 از آن حضرت صلی الله علیه و سلم امیر المومنین علی را که هم
 وجه روی بقبله بنشاند و ذکر لا اله الا الله را تعلیم نمود
 و این نسبت را از ایشان بهیمن دستور امیر المومنین
 تعلیم گرفت و از ایشان امام زین العابدین و از ایشان
 امام محمد باقر و از ایشان امام جعفر صادق و از ایشان امام
 موسی کاظم و از ایشان امام مجتبی و از ایشان امام رضا و از ایشان

معروف کرخی و از ایشان شیخ سری سقطی و از ایشان شیخ
 ابوالقاسم جصید بعد از او و از ایشان شیخ ابوعثمان مغربی
 و از ایشان شیخ ابوعلی رودباری و از ایشان شیخ
 ابوعلی کاتب و از ایشان شیخ ابوالقاسم کرکائی و از ایشان
 شیخ ابوبکر بن حاج و از ایشان شیخ احمد غسانی و از ایشان
 شیخ ابونخیب سرودی و از ایشان شیخ عمار یاسر
 از ایشان شیخ نجم الدین الجکری و از ایشان شیخ محمد بن
 بعد از او و از ایشان شیخ رضی الدین علی لالا و از ایشان
 شیخ احمد جرجانی و از ایشان شیخ نورالدین عبدالرحمن
 اسفراینی و از ایشان شیخ علاءالدوله سنائی و از ایشان
 شیخ کمال الدین محمود مرغانی و از ایشان امیر سیستانی
 مدائنی و از ایشان خواجہ اسحاق ختلائی و از ایشان
 امیر بزرگ آملی و از ایشان شیخ رشید الدین اسفراینی

و انباشت شمس و ماه و بید و زنی و از ایشان شیخ
علی الحقیق شیخ حاجی محمد آن صدیق زین العابدین ابا
که بود و مظهر صفات علایق و از ایشان مولف این نسخه یعنی
المفقر الی الله العسکری الراجی بالرحمة الزمخانی حسین بن زری
بنده الله اقصی الامانی تعلیم و ملقین و تربیت یافته است
این طریق امانت تا این زمان بر وجهی پست و از این بنده
رسیده است هر یک از مقتدایان که ذکر کرد و شایسته است
شریعت و بسایست مقتدای خود قدم در سلوک نهاده
در عالم سبزه معانی خود که اطوار سبزه عبارت از آن
بود و بیرون سلوک فرموده بحال تربیت و مواصلا رسیده
اینرا از کرم رب الارباب آنست که هر طالبی که قدم طلب
درین سلوک محکم ماند و دست سست از ماسوی برافش
برد و گاه بی نیاز از محسوس و غیره باشد و شایسته است

بر خور و در کرد و این سپاس الی یوم الدین هم چنین شمر و ستم
باشد ان شاء الله تعالی اللهم ثبتنا علی شیخ الایام بقائیه
علی طریقه شیخ العظام و اخذنا من موجبات الذمات یوم
القیامه ربنا لا تؤاخذنا بما نسینا و اخطانا یا بالعقوبة و الاغاث
یعنی بیستنا محمد و آل و اصحابه الکرام **فصل دوم در بیان**
شیخ کامل مکتب بدان اید که الله بنصره که اسم محلات مودنا
زمان برداری خداست عز و جل زیرا که خلاصه موجودات
و حمد و مکنات لطیفه انسانیست چنانکه گفته است **الله**
مقتدا الی الله فی خیر تقویم و هر یک از موجودات را
کمالیست و کمال انسان معرفت حقست که
و از شیخ الایام و ان ای لیبرفون پس بر عهد مودسان و
مقصود و معاد اصلی خود که آن معرفت حقست از معنی خود
تا از مرتبه اولی که در علم اصل است که شایسته در درج

از به فتاده نزار حجاب و صد و چهل نزار حال گذرانید
تا بواسطه خفایات این حجب و احوال بسایه کدورت
و پوشانیدن پس او را از عالم اول غفلتی واقع شد که
تا از آن عالم او را غفلتی نشود بدین خلقت آباد بدن
او را تعلیق و آرام نشود پس لطیفه انسانی که درین عالم
خلقتی قرار یافت او را جندین نزار سپاه و لشکر و طایفه
و خادمان ظاهر و کثرت از قوای حسنی و اعضا و طایفه
این مجموع را و طیفه و مرسوم مقرر گشت و سر یکی در پی مقتود
خود افتادند مثلاً صفات نفیسه در کمالی خود لطیفه
انسانی را در فرمان خود در آورده درین مدت عمر
مراد ایشان بود آنچنان کردند پس بحقیقت در جمیع عمر
لطیفه انسانی را بنده کی نفس و هوا فرمودند و جو آپس
ظایره نیز درین مدت به صفات کثرت

میان

تقریب حواس نیست در پی مراد خود بحال رسیدند و بسبب
این که در است لطیفه انسانی در غایت دوری افتاد
کسل و غفلت اطراف او را گرفتند و در اوزه شهرستان
دل که کاه کاه در و ظهور جنبه و یا در عالم غیب بی بود بواسطه
موانعت بانا قصان روزگار از خویشش و چون و مادی
و پر و فرزند و محبت خلق و مال و جاه مسدود گشت
و از عالم غیب مطلقاً فراموشی کرده و این که در است
تمام مجتمع گشته چهار رکن معنی انسانی را مگذر ساختند
و بواسطه این که در تنها جندین حسنه از عقبه مملک در
او پدید آمد پس هر که ذره عقل دارد و باید که بداند که
این نزار عقبه مملک و امراض و عقل که پدید آمد بخود
نشان و در آن کسی که بعلوم طب و عقل آن دان
باشد که **عقل** پس واجب شد که

خود را بطیب حاقی غلت ششانی که سلیم ایوان رسا
تا تخفیف مرض او کرده و دفع خستگی و مرض او کند و این شیخ
کامل است که علم و عمل او چنانکه ذکر کرده شد مسلسل
پیغمبر صلی الله علیه و سلم رسد طالب باید که و ایم این معاد
از حضرت حق مسألت نماید و زمین باطن را از چسب
خاشاک و انکار و اقراض بدین طایفه پاک گرداند و بگوید
در اول طلب احتیاط و ملاحظه تمام نماید و بظاهر شیخ
دیو سیرت **از شیخ و مریدان** جبری
و حال و خرد بمرشش کریمی فریفته نشود و خود را مقید
و امایشان سازد که ایشان ضایعان مضیع و راهزنان
وین و اخوان شیطانی اند و منتظر باشد تا تمام ارادت
از خرمین کدام صاحب دولت و سلطان او بماند
چون حق تعالی بصفت مریدان را در کتب بنده بکشد

در و قاصیت مریدی و صفت ارادت در باطن کجی از شیخ
ظاهر گردد و چون او را بیاید و دایم توبه کردن در باطن او پیدا
شود و دوسوی توبه کردن گشت که در طریق مسجقه این
و بشود در تربیت پس که ترویات درینجا پیش آید که آیا این
شخص کامل است یا نه و اگر است آیا مرا اپشت
بهت یا نه و اگر استقامت است آیا حواله من بدو
یا نه و اگر حواله من بدو باشد آیا این وقت توبه است
یا نه باید که درین وقت دایم راه و کاری تمام کردن
و زود تر شیطان را بسد توبه و سد و ساختن که شیطان
اعظم سلوک راه حق اینست و چون توبه کرده ترویات
تمام رفع شود باید که درین امر با کسی مشورت نکند که اگر بگویم
از نقصان خود مطلع خواهم کرد و چون تائب گشت
بشارت **که در کتاب** از تلویت

عصیان پاک کرد بعد از آن در حرز زمان حضرت حق تعالی
 در آید و اگر جوان باشد بکلمه **یا نبی جیب** حق تعالی
 جیب خود را از جمیع آفتها نگاه خواهد داشت و اگر پیر
 بکلمه **یا نبی جیب** حق تعالی آرا کند و خود را بخوری
 گناه مبتلا نخواهد ساخت و بالله العتمة والتوفیق **فصل**
 سیوم در بیان اطوار سجد و معرفت مقدمه بدان کلیه
 بنوره که چون طالب در حسن حسین بیایست شش کامل
 مکمل در آید از جمیع مخطورات محفوظ گشته و از لذت
 صحبت مجرور گشته بمقامت مقدم در عالم سلوک
 نموده اولاً اجزای قلابی را که طور طور اول است بکوه
 باد آب شریعت ساخته در هر طریقت پوشیده و صلاح
 توفیق بر بسته بر مرکب هدایت بگشته قوای
 بینی که از خاصیت ترکیب ساخته شده و هر رادر نماند

آورده سر سنگ و از بود تا بود خود را در باخته بطور نفس در آید
 و قوای حیوانی و سببی را سرگردانیده جمیع صفات نفسیه
 و زلیله را بصفات حمیده بدل ساخته و متغلبان آن
 ولایت را منزه ساخت و رسم و اسامی پس اعدا را
 بر انداخته و پا دشت عالم نفس را گردن در غل گشته
 بر جبین اهر او و زبانه او داغ دل نهاده و حجب نفیته را
 تمام ملی کرده قدم در طور دل نهد و بعد از آن در بحر ولایت
 غلجی بر آورده فضول و غفلت از دل دور ساخته
 اخلاق مرضیه را تمام شسته پیر و بال خوف و رجا در
 هوای او صاف حمیده پرواز نموده مراتب قلیه تکمیل
 کرده و استار او را مرتفع ساخته با تعلیم طور سر دریا
 و در اینجا تجلیات آثار حق و کشفات و کماله و مناجات
 شرف شده از ولایت درین تعلیم برخوردار گشته

در بیان صفات و احوال

قطع اتفات از افکار کرده بر طور طریستی برآمده هر
ذره از ذرات وجود را بر فی النظر الیک آمده و از آنجا
سرست و از بطور روح در آید و از اینجا بذوق مجاهدات
و تجلیات انفعالیه و نفحات عنایات و نسائم هدایا
از خود بچو دگشته بند خود نمایی از خود باز کرده شاهباز
و از پر واری کد قفس ملک و ملکوت را بشکند و خود را
بجانب طور خفی حق اکند و در اینجا تجلیات تعلیمی جمالیه
و جلایه تملذ ذکشته بخواطف لطیفه و خواطف تیره
تربیت یافته در ملاقات و مواصلا بر و کشاید و سر
بطیفه بخواذب آبی نوع دیگرش بر بایند و جام انانیتش
بشکند و بساط اشینیت طی کرده ناکاه تن عزت از پیش
بر خیزد و پستربکرمایی دور شود عاشق مجور که آن حقیقت
ایشانیت قطره صفت در بحر واصلت کم کرده و طور

بجز

غیب الغیب بجا رت از نیت و از اینجا سیر سلیمان
و طیران عارفان را نهایتی نیست **نظم** قطره چون در بحر کمال
شد فانی ز خویش اسم اعظم خواند و گرا و را و بحسب بیکر
و این مقام را مقام محفوظیت خوانند چون سالک راه حق
باین مرتبه رسد میسران سعادت و مخیران شهنشاه و لا
از مکن خواطف الهی حکم **و کتب فضل الله و توبه منشیاء** در سوره
ندایمی در و هند که **اولیاء الله لا خوف علیهم و لا هم یخوفون**
و این ندا در جمیع کاینات بگوش بوش سرشی رسیده
تا قدکشته بس جان سر ذره از ذرات موجودات بی
افتیا را و را دوست دارند و از اینجا واصلان حق رس
قسم شوند چنانکه حضرت شیخ بکیر قدس سره فرموده است
واصلان بحضرت اقدس احدیت من بعد الوجوه همه
قسم اند یکی واصلت تمتع و آن اینست که همیشه مستغرق

در جنب حق سبحانه و مکرر او را رجوع نیست از آن حال
دوم و اصلیت مکن که از آن حال در سیرم است و مقامات
و حالات بقیه که او را از اصلاح مانده است رجوع میکند
بافتیاری خود بجهت استکمال آن احوال و مقامات او را
و اصل مکن گویند سیوم و اصلیت که متصف بصفات است
گشته بجهت تحیل و یکسان باذن الهی بسوی خلق باز گردد
و این را کامل مکن گویند اینست مرشد حقیقی که میخواند خلق را
براه راست بس و اصل اقتدار انشاید زیرا که او جانا
در بجا احدیت مستغرق و مستحکم است که او را بخود
اگر می نیت با و بگوید چون تو اندر پدر اخذت و رستگاری کرد
و اصل دوم از جهت رجوعش بی اذن الهی جهت اتمام مطلق
از مقامات این نیز اقتدار انشاید که او هنوز از غرور و
راه اطلاق نیافته دیگری را چون تواند رستگاری کرد

فراز و شیب راه از ره روان کرم پیرس که پیش مرغ هوا
کوه و دشت یکسانست و اصل سیوم که فی الحقیقه از آن
و خلفا انبیا اند عظیم السلام که **الشیخ فی توبه کانی فی التوبه**
در شان این طایفه است ایشانرا اقتدار ایشانند و بعد از آن
خلعت نیابت پوشیدند جهت تحیل ناقصان و ارشاد
بشدایان باذن الهی رجوع کرده بر تخت خلافت نشسته حکم
ایشان در جمیع ممالک تا آنکه گشته که **و بقیه نام**
مقام ایشان شده است و از نتایج دوستی در ایشان
ظاهر شود شمه از آن نتایج درین مختصر در سبک بیان آورده
شود انشاء الله تعالی اول آنست که مران بند و را که بخی جانا
و تعالی دوست گیرد او را از انبای جنس او برگزیند جانا
در حق موسی علیه السلام فرموده **و لقد اظفینک لی**
و دیگر آنکه جمیع بندگان خدا را اهل زمین و آسمان او را دوست

بی اختیار کما قال الله تعالى ان الذين آمنوا وعلو الصلوات
 يجعل لهم الرحمن دوة ای سجدت لهم مودة فی القلوب
 من غیر تعرض لاسبابها یعنی زود باشد که پدید آرد
 حق سبحانه از برای ایشان در دلهای دوپستی را
 بی آنکه ایشان را در اسباب آن مدخلی باشد یعنی ایشان را
 درین امر هیچ اختیاری نباشد و پیغمبر صلی الله علیه و سلم
 چنین فرموده است ان الله اذا رجب عبد ادعی
 جبرئیل علیه السلام فقال انی احبب فلانا فاجبه فحبه
 فنادی فی السماء فیسئل ان الله قد احب فلانا
 فاجبه فحبه اهل السماء ثم یضع له العتبول فی الارض
 من انکس را که گیرد دوستی حقن با حق بگیرد دوست جبرئیل
 ندایی ورده اند از آسمان است که قرب حق بگردانند و تمجید
 پس آنکه در زمین مانند بپوشد محبت او شوند این جمله فی قیل

میانی

یعنی بر تو محبت الهی همان بنده را بر سرش که تا بر بی اختیار
 آن بنده را دوست دارد و دیگر آنکه میز آن کرده از جمعیت
 رزاقیه و محلی شود با خلاق حمیده و اختصاص یابد بر ط
 اینها بصراط مستقیم و توفیق دین تویم که مستندم است
 از منکرات و مناسی و اقتران با و امر الهی و مداومت
 بر ادای فرایض و نوافل است و حق سبحانه و تعالی
 با و او بحق بشنود و ببیند و بگیرد و بگوید چنانکه پیغمبر صلی
 علیه و سلم از حضرت عتبه حکایت میکند **ما تقرت**
الی شجرة بل اذ ما تقرت علیه و لایزال العبد یقر
الی الله و یقر حق احب فانه احب کنت له سما و بعد و یقر
و یقر فی شجرة و یقر فی شجرة و یقر فی شجرة و یقر فی شجرة
 یعنی نزدیک نشد است بمن هیچ نزدیک نشوند هیچ
 و سید بل و سید ادای فرایض و همیشه بنده نزدیک

ما

میشود بمن بسبب نوافل تا وقتی که دوست یکم را با
 هرگاه دوست گرفتند او را میباشم از برای او کوشش و چشم
 و زبان و دست و پای بس بن می شود و بمن می بیند
 و بمن میگوید و بمن میگوید و بمن می رود و دیگر از سنج
 محبت الهی آن باشد که بنده نیز حق سبحانه را دوست
 دارد و جمیع احکام الهی را تلقی برضای خود خواهد نمود و خواهد
 شدت و بلا که بنده کی عبارت از نیست چنانکه اشخ
 بنده قدم سپرد بر سینه بنده که و ما البتة یقال فی الخوف
 الی البتة ای کمال الاطاعة یعنی خود را مورد تسلط و استبداد
 شریعت ساخته بوظایف بنده کی قیام نمود است و در
 طریق متابعت و فرمان برداری خدا و رسول خداستقیم
 بودن و در عملها مداومت بعزایم کردن و از بود و نابود
 خود که شسته تسلیم رضای حق بودن و قطع التقات

از این

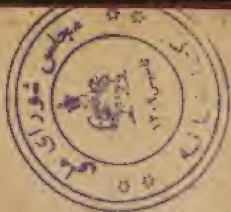
از اینها کرده پای حمت در کج قناعت ماندن که **تقوی**
تقوی اللهم اجعلنا راضین بقضایک متوجبین الی
 ربنا احسن عاقبتنا فی الامور کلها واجبرنا من جزاء
 الدنیا و الآخرة بحق نبیتنا و شیعیاننا و اولادنا و صحابنا
 الطاهرین برحمتک یا ارحم الراحمین **فصل چهارم**
 در بیان آداب و شرایط سلوک که از شدک الله
 که اول که بر سالکان واجب است متابعت و پیروی است
 بر سه قسم است اول متابعت حق سبحانه و تعالی
 یعنی اطاعت احکام او امر و نواهی حق تعالی کردن و خود را
 در مقام عبودیت و اشتغال و بجمیع قضای او راضی
 بودن قسم دوم متابعت رسولت صلی الله علیه
 یعنی در جمیع اوامر تبعیت شرع کردن و پیشتیهای
 سید انبیاء را مواظبت نمودن و عزایم شریعت را

در
۱۱

شعار خود ساختن و بعضی ازان پستهای موقت است که
در ایشان از مشایخ ما مورده که در شبانه روزی هجده
حفظ اوقات بآن عمل نمایند اول آنست که چون پیش
نماز صبح که ارد بخواند و اذ حجه و سوره یس خوب
بملاحظه معنی مشغول شود تا افتاب برآید بعد ازان چهار
رکعت نماز شرعی کند و دو بعد و دو رکعت نماز
استخار کند و بعد ازان این دعا را بخواند که
اللهم انی استخیرک بعلمک و استقدرک بقدرتک و
اسألك من فضلك العظیم فانک تقدر و لا اقدر و تعلم
و لا اعلم و انت علام الغیوب اللهم ان کنتم تعلم
ان فعلی و قولی و عملی و شغلی و محبتی مع الخلق فی
یومئذ خیر لی فی دینی و دنیایی و معاشی و عاقبتی ام
فاقدره لی و یسرہ لی ثم بارک لی فیه و ان کنتم تعلم ان

فعلی و قولی

فعلی و قولی و عملی و شغلی و محبتی مع الخلق فی یومئذ خیر
لی فی دینی و دنیایی و معاشی و عاقبتی ام فاسرہ فعلی
و اضر فی غتہ و اقدر لی الخیر خیرا کنتم ثم رکعتی بر
برکتک یا ارحم الراحمین و بعد ازان در گوشه بدر شود
شود تا وقت باشد شود آنجا هشت رکعت نماز
باشد که ازان و بعد ازان اگر قیام لابدی داشته باشد
قیام نماید لیکن دست را بکار و دل را بیار دارد و چنانکه
گفته اند **سر رشته دست** را در کیف آرد
وین سمر را نماید بطلعت مگذار اندر حدیث آمده که
بیدار نهفته چشم دل جالب یار و برین زوال شود
چهار رکعت سنت زوال گذارد و بعد ازینست و
فرض نماز پیشین و دو رکعت تطوع نشسته که ازان و بعد
ازان سوره الفصح بخواند و چون وقت نماز دیگر شود



پیش از فرض چهار رکعت سنت عصر گذارد و بعد از
ادای فرض او را عصر بخواند و بعد از آن در گوشه
بدر مشغول شود تا وقت نماز شام در آید و بعد از آن
نماز شام گذارد و دو رکعت بقای ایمان و دو رکعت
تجده الرسول و شش رکعت او این گذارد و بعد
از آن سوره اذا وقعت بخواند و اگر شیخ درین وقت
حاضر باشد در صحبت شرح بشیند و الا بذکر مشغول شود
تا وقت نماز عشاء شود چون نماز گذارد و در
اول چهار رکعت سنت عشاء گذارد و بعد از ادای وتر
سوره بگوید **وَكَلَّمَكَ عَلَى الْمَلَكِ نَحْيَ الَّذِي لَا يُمُوتُ**
فَيُبْجَانُ بعد و الحمد لله رب العالمین بعد سجد
تند و پنج بار بگوید **سُبْحَانَكَ وَبِحَمْدِكَ يَا رَبِّ الْمَلَائِكَةِ**
سر بردارد و آیه الکرسی یکبار بخواند و باز سر نهاده نهد و این

پنج راجع بار بخواند و بعد از آن دو رکعت سنت شفع
نشد گذارد و چون از نماز فارغ شود سوره الملک بخواند
و بگوشت یا بگوشت خود رود و چهار رکعت نماز تسبیحات
گذارد اگر روز باشد یک سلام و اگر شب باشد دو سلام
چنانکه در مشکوٰۃ از ابن عباس رضی الله عنه خیفین روایت
میکند که پیغمبر صلی الله علیه وسلم گفت ای عجم من بدان
و آگاه باش که بیان میکنم ترا هدیه میدهم ترا و دلالت
میکند ترا بکفارت کند و قصدت ترا که هرگاه بکنی توانی را
آمرزیده شود هر ترا و گناه اول ترا و آخر ترا کند ترا
و نورانی قصد ترا و بقصد ترا صیغه ترا بگیر ترا پوشیده
ترا و آشکارای ترا چون که گذاردی چهار رکعت نماز
باید که قواۃ کنی تو در هر رکعتی فاتحه و سوره و پس هرگاه
تو فارغ شوی از قراۃ کوی که در حالتی که قائم باشی

بِحَاجَاتِ الْعَالَمِينَ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَاللَّهُ أَكْبَرُ يَا زُودَهُ
 بار و بعد از آن رکوع کنی بس بگوئی تو این کلمات را در
 رکوع ده بار بعد از آن که سه بار سبحان ربی العظیم گفته
 باشی پس بر داری از رکوع بس بگوئی در قومه این کلمات را
 ده بار و بعد از آن سجود کنی و بگوئی در سجده این کلمات را
 ده بار بعد از آن که سه نوبت سبحان ربی العظیم گفته باشی
 بعد از آنکه بر داری پس خود را از سجده بگوئی این کلمات را
 در سجده ده بار و روی سجده در حالتی که سجده کنند با
 گوئی تو این کلمات را ده بار بعد از آنکه سه نوبت سبحان
 ربی العظیم گفته باشی پس بر داری سر خود را از سجود پس
 خیزی تخمین در رکعت دوم بگوئی این کلمات را بعد
 بر داری سه بار سجده بگوئی این کلمات را در سجده ده بار
 و این در مذنب امام شافعی است رحمه الله علیه اما در مذنب

امام حنفی آنست که پیش از فاتحه و سوره پانزده بار این
 کلمات را بگوید بعد از آن اعوذ بالله من الشیطان الرجیم و بعد
 الرحمن الرحیم و در سجده که در میان ده سجده است بگوید
 و هفتاد و پنج است در سر رکعتی و این تسبیح سیصد
 در جمیع رکعات اگر توانی که کذاری سر روزی یکبار پس
 بگذارد و در هفتصد یکبار و اگر توانی در ماهی یکبار و اگر
 توانی در سالی یکبار و اگر توانی در جمیع عمر یکبار بگذارد
 و بعضی از مشایخ گفته اند بلکه در ویش صدق آنست که
 در روزی یکبار و در شبی یکبار بگذارد و بعد از آن بگوید
 مشغول شود آن مقدار که تواند ذکر گوید و اگر قدرت
 دارد بمیلو بر زمین نهد اصل آنست که در ویش شب
 نشینی را عادت کند و اگر ضعیف و مرضی یا مانع شرعی داشته
 باشد بمیلو بر زمین نهد و قدری خواب کند بی آنکه

و بعد از فاتحه و سوره پانزده بار این کلمات را بگوید

خوابگاه راست کند و مرگه که پیدار شود بر خیزد و وضو
 سازد و رکعت شکرانه وضو کند و بزرگ مشغول شود
 و چون کسالت و ضعف غالب شود باز اندک خواب کند
 تا ثلث آخر شب شود آنگاه دو اذنه رکعت نماز
 تجمیع کند و باز بزرگ مشغول شود تا صبح صادق در
 بعد اذان منت بماند و کندارد و صد بار این تسبیح را
 بگوید سبحان الله و بحمد الله سبحان الله العظیم و بحمد
 الله العظیم و بحمد الله العظیم و بحمد الله العظیم
 استغفر الله زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است
کَلِمَاتُ تَحْتِیْ اَنْ یَّجْعَلَ لَیْسَانَ حَبِیْبَتَانِ مِنْهُ الرَّحْمٰنُ تَحْتِیْ
عَمَّ اَلِیْسَانِ سبحان الله و بحمد الله سبحان
 الله العظیم و بحمد الله و بعد اذان فرض بماند و کندارد
 باز بهمان دستور با و را و اوقات مشغول شود تا
 نسق و طرفه ضبط اوقات در پیش را در غیر خلوت و

قسم سیوم ازان سه قسم متابعت شیخ است یعنی
 خود را فدای راه شیخ کردن و راه او را خود را در آرد
 شیخ طحا ساختن و جمیع اقوال و افعال و احوال شیخ را
 عین حکمت دانستن و متقا و امر و نهی شیخ بودن
 و در انکار و اعتراف شیخ برخاستن تا از یزید خندان
 ایمن کرده و این اقسام ثلثه که ذکر کرده شد یکجمله
 مزاج باطن ساکاست که تاملت این شریعت
 در مذاق جان او نشیند خود سلوکش اصلاح پذیرد
 زیرا که شرط اعظم در سلوک اهل تصوف رعایت
 آداب است که **التصوف بخلاف** شرط اول می باید
 دانست که ادب بحضرت حق نسبت بحال مردم بقا و
 عوام را فرمان برداری بود و خدایا واقف و حاضر
 دانستن در جمیع امور و خواص با جمیع امور را بدین

یست

داشتن و پوسته متوجه او بودن و مرجه رسید از او
 و اینست و بدان خوش وقت بودن و خود را در و
 فانی ساختن و ادب بحضرت پیر صلی الله علیه و سلم
 اینست که در جمیع احوال تضرع و نیازمندی از دوخت
 آنحضرت مدد جلییدن و بجمع پستههای او عمل کردن
 و ادب دیگر با شیخ و طریق آنست که چون داعیه
 طلب و محبت در دل او پیدا شود بواسطه محبت با
 درویشان یا بمطالع و استماع سخنان ایشان یا بویسم
 اینها باطن خود را از انکار و اعتراض پاک گردانند و جواب
 دهند آن طلب و محبت را مدد کردن تا دمدم زیاده
 کرد و که حضرت پروردگار این کو مر را بحسب مخرج و
 خود بینند از و زیر که محبت حق سبحانه و تعالی سابق است
 بر محبت بنده چنانکه گفته **تخلف محبت بنده بر محبت خدا** بلکه آنکه

سه محل است که فعل حضرت حق سبحانه و تعالی سابق است
 بر فعل بنده محبت است چنانکه گفته اند و توبه است چنانکه
 فرموده **ثم تاب الله علیهم لیستوبوا یعنی توفیق داد ایشان**
 تا توبه کنند و رعایت کرد رضای حضرت حق سابق است
 بر رضای بنده چنانکه فرموده **رضی الله عنکم و رضی عنکم**
 یعنی خشنود شده است خدای تعالی از ایشان خشنود
 شده اند ایشان از و می و گفته اند که ممکن نیست که بنده
 حضرت حق را دوست دارد و او بنده را دوست
 ندارد بلکه محبت حضرت حق بر بنده غالبتر است محبت
 بنده زیر که مرصفتی از صفات او بر وجه کماست چون
 ذات او پس هر که خواهد که بداند حق تعالی او را دوست
 میدارد یا نی نظم بدل خود کند اگر دل خود را محبت حق
 سبحانه بیند می تواند بداند که حضرت حق او را دوست

و مسلم است و بنور اخلاص آینه ضمیر خود را از که و رات انکار
 و اعتراض شیخ بکلیه فرماید تا عکس صور اعمال ظاهر شیخ
 غلط نماید و آنچه طیران قوت مدرکه او بآن نرسد از اجکت
 بواله نماید و الا شیطان ازین دروازه در آید و در پیش
 دل هر طایفه از مذهب انکار افزاید و بسوی بادی **باید**
ببینی و بینک راهش نماید نو ذی باند من ذلک چنانکه خیر
 علیه السلام را وقتی که موسی بر طاس اعمال او اعتراض میکرد
این تشبیه می رسد تا آخر گفت که پدر افراقی بینی و بینک
 ناپسند ما تم تشبیه علیه ضمیر دیگرانکه مبتدیان نیست
 اقدام نمی باید نمود و در دلیری از مصاحبت شیخ بر خود بنا
 کشود تا عظمت شیخ در دل ممکن گردد که بآن سبب با
 شیطان مجار به ورزد و بصدق تمام در مدد کاری درو
 اتمام نماید و جمیع جوارح خود را از ناشایست بجا و شستن

انتم

۵

انتم کند و سر جویا طرش پس زد و درود گوید تا دلیر
 گردد و چون شیخ از سخن پرسید بر نیزه و جواب
 گوید مکر و قتی که شیخ گوید بر نیزه و اگر خواهد از شیخ سخن
 پرسد نیزه بر نیزه و بنیاز و انکسار تمام نقش کند و در
 حضور شیخ مراقبه کند و چشم بر هم نهد زیرا که شیخ را
 پیوسته در دل مصور دارد و در صحبت و ایمان
 دل شیخ باشد و در حضور شیخ نباید خندید و سخت
 نباید گریست و نوافل مورو ده را نباید گذارد و از
 پیش حسن و آفتاب نباید گذشت چنانکه سایه
 او بر شیخ افتد و اگر مشکلات خود را از شیخ پرسد
 اول از باطن شیخ اجازت طلبد و در وقتی که مردم
 بنشینند و شیخ در مقام انبساط باشد بر نیزه و چنین
 گوید اگر درویشی را اینچنین مشکل شود از آن چون گذرد

و هیچ چیز با خود نیست نکند تا بخود پرستی مبتلا نکند و
و هر چه شیخ گوید در آن الجاح نکند و از تحلف و تکرار دور
باشد و در بی تکلفی حد و سطر رعایت کند و همیشه کند با محاکم
و افعال متبذل طبع شیخ گردد و در مجلس درویشان
از زبان نشینی دور باشد و خیال متری و اندیشه پیشینی
نکند که زودش این اندیشه با سفل سافیلین اندازد و چنانچه
از محرمات این ضعیف است و در موضعی که شیخ اینجا
نشسته بود پابرانجا نهند و بی وضو دست بر جامه بوسند
شیخ ننهد و جایی که پشت جانب شیخ شود هر چند حاضر
نبود نشینند و تواضع و نیازمندی با همه کس شایسته
سازد و توجه بستنی و متوکل بر شیخ باید و منتی را باقی
و در وقت مصافحه و بغل گرفتن شیخ و یادرویشان
غالب و ستم بر پهلوی خود نهاده بر بغل ایشان دراز

۶۸
و در وقت وداع زود روی از شیخ و درویشان
نگرداند و قدحی خند باز نکند و در آخر لفظ سلام
گویند و مر و اقله و خواب که بیدار از شیخ خود بهمانند بگرد
بیار جال مرید و اقله او است و بر شیخ چون و جسد
نگوید که سخن اکابر نیست که **الله یزید انکال** شیخ
لا یفید انکال و در وقتی که بجهت شیخ یا بجلوت یا
خانقاه در آید پای آهسته بر زمین ماند و در را با احتیاط
باز و نواز کند به تخصیص در وقتی که درویشی را از وقتی یا
جانبی دست و پا از تنخ و غیره و از جرگاتی که وقت او
برسم زده شود خود را نگاه دارد که اگر ملاحظه آن نکند خود
باصد سیم آن باشد که هر چه عزیزترین او بود بر باد رود و بی
ایمان و با خلق نیکوکان باشد و با همگیس در کینه و جد
نباشد و در مجلس آهسته سخن در گوش کسی گویند تا آنکه

و گمان بدینقتند و هر کسی را که پیش او یاد کنند بختین و
 تعریف او باید گفت و در سوال بر خود بندد که سوال از
 غیر حق پس حرام است و اگر ضرورت باشد یک
 یا مزدوری مشغول شود و بایران کلا ترنجست و
 اخرام و بسط و کشاده روی و با خردان بر حق
 و شفقت باشد همه کس را از خود بهتر داند زیرا که بر کنا
 خود مطلع است و بر کنا و یگری نی و در ابتدا خاموشی
 پیش کند تا که هر معنی در صدق دل و پرورش یافته
 بحال رسد بعد از آن اگر دانا شود از هیچکس نصیحت
 دریغ ندارد و در مجلس قضاة و سلطان و بکام و
 جمال و عوام نرود و از اهل دنیا و بسته خان و
 زمان و امر و ان دور باشد و نام خود را در خطوط
 قضاة ثبت نکند و از اهل تفرقه محارقت اختیار کند

و به تعریف و تعریض خلق خود را متعجب پندارد
 و گوید من نفس خود را میدانم چنانکه حضرت شیخ فرمود
 عطار زنده کرده است و وقت گرفتاری میکند
 است کری باشی که اوست میکند و اگر نگوید باید تو بد
 جدید و استغفار حکم سازد و اگر از شیخ جدا شود
 بود روی خود سوی شیخ کند و با خیال شیخ تو بکند
 تا محبت شیخ در دل او بود و امید قبول تو به است
 و علی الدوام سعی نماید تا راه را از او تر قطع کند که
 اوقات راه بسیار است و در اول طلب که جرات
 غالب است اصلا از صحبت و ملازمت شیخ خود دور نشود
 و در ریاضت و مجاهده کوشش نماید و چون تقویت
 و در حرارت و نهامت او فتوری شود راه رفتن
 برود و شوار شود و چون جریات و نکات در قیاق او آب

بسیار بود ایراد آن همه درین مختصر مناسب نموده اما
 آنچه خلاصه آداب بود از کلام مشایخ انتخاب نموده
 درین رساله سطور کرده اند تا درویشان بخوانند
 آن مخصوص گشته هر چند که بنظر بصیرت بیایند تر شوند
 و قایق آداب را بیشتر بشناسند و کند اما آدابی که در پیش
 لایق است و بی آن هیچ کار سلوک نمیتوانی نمود
 او بستاند چنانکه آن آموختنی و منسج انوار در جانی
 آن عارف معارف سبحانی و اقیاف اسرار صمدانی
 ناطق خوش برای عاجز زنده حش شده
 لاجرم آغاز کرد و فرموده اختصار افنی محمد و مطلق و شری
 محقق عالم کلام ربانی مرشد طریق محمدانی کمالی القادری
 و الدین شیخ حاجی محمد انجوشانی صاحب اسرار و آداب
 که بود دای طریق و لایق سلوک نظم آن آداب را

چنین بیان فرموده اند که چه بسیار است
 آداب طریقت ای جوانان عده آنها بود این شش آدوبی
 وحدت ذکر و وضو و خوض و اطرب و قلب صحت عقل
 رضا شرط پس کوک ساکنان بدان نصرت که ابد بطفه
 تا ملک باین شش شرط متصف نگردد و او را عبود بر مرتبه
 علویه و سفلیه دست ندهد پس اول جویاوس است
 و این ادب آدم صفا است علیه السلام زیرا که ما آدم
 در بجهت جویاوس ظاهر پوشیده نگردد و با ادب جویاوس
 معنوی مفتوح نشود چنانکه مردم تا در خواب نشوند
 و جویاوس ظاهریه معطل نگردد و جویاوس باطنیه هیچ چیز
 بخواب نیند و جویاوس پس را دو شرط است اول
 وحدت تا در جای تنها نشیند تعلق او از ظاهر بریده
 نشود و دوم محمل قبل و آن خلوت است که جای یک کون

در وقت نماز که از روی در زحمت نیفتد و تا یک
باشد تا خوا پس متفرق نشود و نیز از ادای فرایض
بکامحت و تجدید وضو و یک از خلوت بیرون نیاید چون
ازین جهت بیرون آید با طراف و جوانب نظر کند
و جیل نیارد و زود در خلوت در آید و این چنین نظر
بر مبتدیانست اما کمالا از اجس جواس احتیاج نیست
زیرا که از خاصیت بختی ذات دل ایشان نیست
در محیط محبت متفرق حق است و ازین دوام
آگاهی ایشان حاصل است پس این طایفه متوانند که
وحدت را در کثرت و خلوت در انجمن نگاه دارند
و با وجود این اگر بخلوت و عزلت قیام نمایند
زیادتی سعادت و دولت بی نهایت گردد و اگر
مبتدیان باین عمل نمایند و خود را موحده نمایند در انجمن

در این

در اینند زود باشد که روی جانب خلق کند و سر رشته
سعادت را کم کند و ب او دوام وضو است
این او ب او ریس بنی است علیه السلام باید که یکم
بی وضو باشد زیرا که دوام وضو شمار امور سناست
چنانکه پیغمبر صلی الله علیه و سلم فرموده است **لا یجاء**
على المؤمن الا بالماء و در او **لا یجاء** با وضو باشد و در سناست
تا ترانوردل قیدین باشد بر وضو کس و اطمینان کند
غیر مؤمن که پاک دین باشد و چون وضو کران شود
باز وضو کند که وضو سلاح بود و صفت چون بی سلاح
بود تیره شود دشمن بر وضو نماید و اگر هر روزی را
تجدید وضو کند بهتر باشد و مبتدیان در وقت خلوت
جس جواس از تجدید وضو نافع ترست که جمیع عبادت
و بدین آن نورست و ب سیرم تعلیل طعام است

حد وسط امری دارد که سیم الامور است
 بتخصیص درین امر است زیرا که عمل بطرفین او سبب نقصان
 در دین اگر بسیار خورده کفالت و کسالت و غفلت
 بار آرد و این سبب باز مانده کی میگردد از عبادت بکلی
 و اگر بنایت کم خورده بصف و پستی بدن گردد
 و باید که مرض یا عارضه مزاج او از کار برفتد و از عبادت
 باز مانده قلیل را که بمرتب رساند که اندک خورند یا
 مسج خورند آن فعل ناقص است شیخ باید که ایشان را
 از آن مقام بگذرانند اما باید از زمین شریع طعم
 در شبانه روزی زیادت نخورد و کمتر از نصف
 و این ادب حضرت عیسی است علیه السلام اب جهم
 خاموشی است و درین ادب نوای بسیار مندرج است
 چنانکه سید علی علیه السلام گفته من صمت نجای و این

ادب ذکر یا سبخر است علیه السلام در ویش باید که تکی
 طفل صفت باشد تا بعد از آن در معارف و حقایق
 بر دل و زبان او مکتوب شود و گویا کرد و در حین
 خلوت جز با خادم سخن نگوید و او را هم ضرورت
 باشد و تجربه معلوم شده که چون در ویش در وقت
 خلوت سخن گوید فتور و قصور در روش او پیدا
 آید و اگر خواهد که عرض واقف کند اولی آنست که
 نصف اول شب بعد از نماز خفتن عرض کند و چون
 بدخلوت شیخ رود بنشیند و بسم الله الرحمن الرحیم
 بلند گوید و پرده در خلوت شیخ را بالا نگیرد و از نماز
 باطن اجازت طلبد و اگر شیخ بختی کند آهسته
 دست برد در خلوت شیخ نهد یا مبر کند تا شیخ خلوت
 باز کند آنگاه سلام کند گوید چنین و چنین دیده شد

و گوید که چنین دیدم و در وقت انقباض شیخ سخن گوید
 و در وقت انبساط احتیاط تمام کند و در واقع زیاد کم
 کند که بدترین گناهان درویش را دروغ است که گویند
 شیخ همه گناهان مرید را عفو کند مگر دروغ را و شیخ طایفه
 و قهر و صبر و کنایه او را بگذراند و اگر بگذرد از مریدی
 او بگذرد که گوید مردم قول و فعلت چون قول راست
 بود فعل هم راست نبود و او را هیچ میر نخواستند
 و این خاصیت تجربه معلوم این ضعیف شده است
 ادب **دوام ذکر لا اله الا الله** است زیرا که
 سلوک را در دفع حجب که گفته شد از خاصیتهاست
 این ذکر حاصل شود و میر گردد و این ادب موسی حکیم
 و باید دانست که سالک راه حق حقیقت انسان
 و سلوک کند نشستن او بود از حجب ظلماتی دور

آن در آمدن حاصل گشته بود چنانکه ذکر کرده شد
 و این سعادت میر نمیشود مگر بداهت این ذکر
 بشرایطه اول آنکه توبه کرده باشد بدست پرکار و کل
 دوم آنکه تقیید ذکر از صاحب کمالی یافته باشد که
 آن عزیزوارشاد مجاز باشد صاحب خاصیت باشد
 پیوم در محبت و اعتقاد شیخ خود تمام بود و دیگر
 از شرایط ذکر آنست که مرتجع روی بقبله نمیشوند و در
 دست خود را بر سر زانوهای خود بندد و از برای ادب
 شاخ سپیده و شیخ خود فاخته خوانند و ده بار صلوات
 بگوید و از راه معنی از شاخ سپیده استقامت طلبد
 و از معنی شاخ مد طلبد و سرپیش آرد و لفظ لا اله الا
 اله خود را بگوید و سر راست کند و لفظ اله را بگوید
 دست راست خود اندازد و باز لفظ الا را کشیده و سر

کند و لفظ الله را بطرف جهت خاکند و اثر آنرا بدل بنا
 و جذا آنکه نفس خود را می تواند نگاه داشتن نگاه داره که
 بعضی بجا بیاسیت که مطلقا توجه دل و نگاه داشتن
 نفس در وقت مد الله مرتفع میشود و بعضی دیگر نمی و
 اثبات ذکر و صورت شیخ را نیز پیش خاطر آرد ذکر
 در وقت توجه بدل شیطان یعنی قصد او می کند که
 آن توجه را قطع میکند و وسوسه پیش آرد و دفع
 آن با استحضار شیخ بوده پس اولی آنکه در آخر ذکر
 خیال شیخ را در پیش خاطر آرد تا شیخ نیز کوله
 بود بر صدق طلب او و آن وسوسه نیست مطلق
 کرده و معنی ذکر نیز پیش خاطر باید داشت که در ذکر
 در طلب معنی ذکر است و مراد معنی اصطلاحی است
 لغوی که از باب طریقت بدان اتفاق کرده اند که

این معنی فایده مند تر است و آن اینست که میخواهم
 چیز مکرر را بر او نسبت ساکنان این معنی بقاوت بود
 چنانکه اول نفی مراد است و دوم نفی مطلوب و سوم
 نفی موجودی الظاهر و الباطن یعنی اول نفی خواهش کند
 و این نسبت بحال مبتدیانست و چون خواهش او
 شد نفی مطلوب کند و این نسبت بحال متوسطانست
 و چون مطلوب منتفی شد بعد از آن نفی موجود کند یعنی
 هیچ موجودی نیست در باطن مکرر خدای و این نسبت
 بحال منتهیانست باید که وایم بدل و زبان ذکر گوید
 و اگر حضور وحدت داشته باشد ذکر چهار مرتبه
 گوید و الامر نوع که تواند گوید بشیطان که نفی و اثبات
 مرعی دارد و اثر هر ذکر را بدل رساند تا دل را
 کرد و از نتایج آن برخوردار گردد و سبب در آنکه

اکثر بالغان راه و عارفان درگاه ذکر لا اله الا الله را
 اختیار کرده اند آنست که این افضل از کار است
 چنانکه در سپن ترمذی مذکور است که گفت رسول الله
 علیه وسلم **افضل الله لا اله الا الله** یعنی فاضلترین ذکرها
 لا اله الا الله است و سبب افضلیت او از سایر اذکار
 آنست که در لا اله الا الله چهار فضیلت است اول آنکه شهادت
 بر اسم ذات و این سبب آنست که چون این کلمه را بگویند
 پند تراوی قیامت بنهند هر چند در پند دیگر از کلمات
 مادیون شرکت ننهاده شود با اسم الله مقایسه نمیکند
 چنانکه مفهوم میگرد از آخر حدیث بطایفه که گفته است
 پیغمبر صلی الله علیه وسلم که ان فی آید با وجود اسم
 چیزی نیست آید آنست که تکرار این کلمه سبب
 زیاد شدن محبت حق است بر محبت غیر و این غایت است

غایز

نجات بنده است از ضرر محبت با سوی الله و نیست آنست
 آنست که او دلالت میکند بر نفی شریک و این نعمت
 ایمان شرعی است که سبب عصمت جانت و مال و
 وار دینا و سبب خلاصی است از خلوه در نار و در آتش
 و از نیست نگفته اند دو سترین اذکار نزد پروردگار
 این کلمه است زیرا که اعظم ذنوب نزد حضرت علامه
 شرکت که حق سبحانه و تعالی با وجود و معیت
 در حق و **لا اله الا الله** در معرفت برین پیاده
 گردانیده و بر ماسوای ایشان مفتوح چنانکه فرموده
 ان الله لا یستعبد احد من خلقه و فی حق ما اذن به یک
 و درین کلمه قطع این کلمه قیاس است زیرا که این کلمه
 دلالت میکند بر وجه وجود او و ثبوت جمع صفات
 کمال و سبب جمع صفات نقص نیست و البته آنست که

بشرط مذکور و نه از باب طریقت مفتح ایمان
 شود و است که مقصود و مطلوب همه ساکنان فضیلت
 اولی و ثانیه اگر چه مشترک میان او و میان سایر ادکار
 اما فضیلت ثالثه و رابعه خاصه این ذکر است که اگر چه
 و ذری آن حاصل نمیشود پس این کلام ازین دو جهت
 افضل ادکار است و نیز در مصلح و شکوة آمده است
 از شرح سنت که گفت پیغمبر صلی الله علیه و سلم که موسی
 علیه السلام گفت ای پروردگار من تعجیم کن مرا ذکر کنی
 یا و کنم بآن ترا گفت که بگو لا اله الا الله موسی علیه السلام
 گفت ای پروردگار من همه بندگان تو میگویند این را
 و من میخواهم چیزی را که مخصوص کردانی مرا بگویند
 ای موسی اگر سخت آسمان و سکنان او را دوست
 زمین و سکنان او را نهاده شود و در یک پله ترا و این

که را در پله دیگر مرا بیند میل و آرزو لا اله الا الله یعنی
 که آن تر آید از آنها و باید دانست که این کلام توحید را
 کلمه طیبه میخوانند و فایده طیبه نه آنست که حضرت
 حق سبحانه توحید ما و احد کرد و وزیر که او واحد است
 در ذات خود و محتاج به توحید کس نیست بلکه فایده
 توحید راجع به بنده است که بنده بکفایت این کلمه درین
 و توحید میسر کرد و از عذاب خدای تعالی امان
 می یابد چنانکه فرموده است **لا اله الا الله**
 و ذکر این کلمه را تأثیر عظیم در صلوات
 قلب و ظهور غیبات و بقیات حق سبحانه و تعالی
 و ازین جهت که شایع طریقت قدس الله اسرار هم
 این کلمه را اختیار کرده اند از میان سایر ادکار
 و ساکنان و متوجهان ذات قدس را بیکار این کلمه

مع شرايط مذکوره ام منسوبه داند تا انوار قلبه و معارف
تعيينه بنظر آيد چنانکه گفته اند بر تخت وجود که شاهنشاه است
او را سوي عالم حقيقت راه است سرور عيتين که بر دل آگاه است
از گفتن لا اله الا الله است و حکمت در آنکه شايسته
قدس الله اسرار هم اين ذکر را بجماد ضرب گفته اند است
چون حضرت حق تعالي مجوعه انساني را بطور رسايند
نور خلقت در او آفريد و در صفاتي از صفات کامله و ناقصه
در محل مخصوص نماي که داند و چهار دشمن را در حد او بدست
اول هوا که عدو لا موتيت و در و مانع انسان جاي است
و دعو خدایي ميکند و دوم شيطان را که عدو ملکوت است
و سوسه و اغواي او در ملکوت انسان است که دم بدم
بساط غفلت در ملکوت انسان مي گستراند و جاني طرف
اسفل انسان است و چهارم دنيا که عدو ناموتيت پوسته

در جبهه

در چشم مردم خود را مي آريد و مردم را از راه حق بود
و جاي او اسفل شيطان است و چون بدست مرشد
انابت کند دنيا را پشت پا ي زندنه دشمن ديگر که شيطان
و افسوس و هواست بنفي و در کفر نفي سازد چون لفظ لا را در
ذات تائيد بالامي کشد بنفي شيطان ميکند زیرا که شيطان
در محل و سوسه از تاف بسينه مي آيد و سوسه ميکند و چون
سر سوي راست افکند نفي صفات نفيه ميکند و دفع
قواعد و کله بحقيقت حقيقي در وجود انساني او دعوي
خدایي ميکند و چون نفي اين سر به دشمن واقع شود
باز سر راست کند بصفت ايسقامت موصوف شده
مشتاق و از ان بود و ناپا بود و پراخت سر بر افراشته
جب فزوني آرد يعني سرجه در سر داشتتم از مولودين
و قنای خيال همه را در طلب و توبه ميکنم و اثبات الله

نقی ماسوی اندک کردم و چون بدین نسق بدگرده اومت
نماید زیود باشد که اثر آن بظهور آید و حق تعالی از علم
غیب بر دل او درمی بکشد و محتوجات غیر متناهی را
روی نماید و اگر بواسطه قوت و تصور ایام سرخیز ظهور آثار
دیگر نماید و طلب سنی بیشتر نماید و روی دل از ذکر و استغفار
نکردن تا خسران دنیا و آلاخره نکند و در شان این
در کلام مجید تذکره میدهد و ار دست قال الله تعالی
و من اعرض عن ذکره ی فاق له فی عیشة من عیشة و کثر یوم
القیامة انی **بسم** نقی خواطر است و این باب
حضرت ابراهیم علیه السلام و این از اصول طریقت
زیرا که تا خاطر از ماسوی پاک و خالی نشود و ذکر
در و تماشیه بخند درون خلوت دل از غیر و غلبه
که سلطان در درون می باید و خیل و چشم بپوش

و چون شیطان در وقت توجیه بعبادت زیاده
سعی نماید تا سالک را متفرق سازد باید که بمنع آن مشغول
شود و آینه دل را از گرفتاری خالی و مزلکی کرده اند
تا عکس جمال محبوب بر او مشایده نماید که هر لحظه مشوق
بکوشش سوش عاشق ندارد می دهد که **بسم** دل از اغیار
خالی کن جو غمزم کوی مادی **نظر** بر غمیر مامکن
جو قصه در روی ناداری سالک را بیش از روح
ایمن بودن از تسویلات و غوایل عین خطاست
بسم ربط قلب است و ادب حضرت یوسف صلی
علیه السلام بحقیقت رعایت ادب جهت صحت طریقت
و مراد از ربط قلب پیوند است به شیخ زیرا که سلوک
سالک بی این از ثبات نفس و شیطان در آید و است
و عبودیت بر مقامات عالی و مراتب جلیه مشکلات این

سعاد است همه موقوف بر پیوند دست که بواسطه سیاه
محبت مرید با شیخ دل او با دل شیخ پیوسته است
و از هما لک و سوا س و خذلان و ارسته است و هر چند
عظمت و کمال شیخ در دل مرید پیوند دل حکم تر و مریخی
حکم تر فیض و فتوح از جانب شیخ بیشتر زیرا که تاجویا یعنی
مرید در بای باطن شیخ پیوسته باشد از آن آب قطره
درین جویبار رسد پس هر چند آن نه بقدر دریا و یکسره از
امواج آن سیراب تر و هر چند مرید در جبهه کمال سیدگان
احتیاج باقیست که بی پنجگونی که زیر کاسی بقایم قرب
نوازد رفت باید که اگر شیخ صد بار و بار و کند مرید
پیوند دل حکم تر سازد که صدر و پیر مرید را چند آنج که
یک روز مرید شیخ را زیر آنکه شیخ کاملست و رابطا او
کاملست و از آن مرید ناقص و آن باید که اعراض بدهد و

۸۴
نمود باند من و کک که اگر مرید او بیاید و انبیا بتدارک اوستی نمیند
او را اصلاح نتوانند کرد پس مرید باید بر عایت آداب و ربط
قلب و ترک اعتراض مشغول باشد تا از هما لک خذلان و ارسته
در جبهه کمال انسانی رسید اللهم انی کمال الطلب و اعدو فیک
بترک الادب **بیشتر** ترک اعتراض است و دوام
و این ادب درون نبی است علیه السلام و چون درویش
میداند که توان کلام حق است و هیچ خبر صادق تر از حق نیست
صلی الله علیه و سلم نیست یعنی این آیت نظر کند که **بیشتر**
نمود و خیر و شر از حق تعالی رواند
و با هم و تفرقه خاص و عام غنیمت نشود و صابر بود که و الله است
الغبارین و جمیع امور خود پیش تو فیض کند هر چه شیخ
فرماید بنده فرمان او بود و در آن فایده و حکمتی دانند که
قصور پیش آرد از آن خود نمید و اگر اندک شیخ چیزی بگوید که

آن بسته دیده او باشد آزا جوال به نقصان و بیش خود کند
 مقصود از پرستیدن خویش بدین سه مرتبه که رسیده خود
 هر چند که عیب پیش بینی نقصان سه سوی خویش باشد
 چون حال مرید این صفت کشت **فوز** از کوی معرفت کشت
 از صحبت پر بر خود زود **سرمایه** جتشت دهد سود
 و با کلمه مرعوفی از احضای طایفه و باطنیه را ادبیت
 حق تعالی باید که آن حضور را در غیر آن اشتغال نماید چنانکه
 ادب چشم نظر به شیخ و درویشان و آیات و حدیث
 و پوشیده داشتن از عیوب خلق و نامجرمان و
 ادب زبان ذکر گفتن و خواندن کسر آن نصیحت یاد
 و از مال یعنی نگاه داشتن است و ادب گوش شنیدن
 امر و نهی است و سخنان حق و دور بودن از سخنان باطل
 و ادب دست بزدل و ایثار است و کارهای خیر کردن و ادب پای

بعبادت و طاعات و مواضع خیرات اقدام نمودنت
 و ادب دل توبه حضرت حق تعالی و شناساندن او است
 و اصل آداب درویشی به شیخ آنست که هر عمل مشروعی که وجود
 او را از نیاز مندی حیت و کم میگرداند و هیبت و عظمت
 شیخ را در دل او می اندازد بران عمل نماید زیرا که رسیدن
 فیض و تسبیح بر رویش موقوف بر آنست که کمال عظمت
 شیخ در دل او جای گیرد **و** در نصیحت طالبان تحصیل
 دست نماند باید اجابت بر نگاه حق جل و علا برده آشته
 بلکه را دست در دامن این ضعیف زند و این نصیحت نامه
 مرثیه را که او ان اکتب بسباب نجات را غنیمت شمرید
 و غزایم مصطفی را صلی الله علیه و سلم شاعر خود بسازید و در
 توضیح اوقات با قاست طاعات و عبادات و ملاقات
 او را ثابت قدم باشید و از صحبت و ملاقات ناقصان

روزگار دوری جو سیده بدوام ذکر و آگاهی و کثرت مجاهده
و قوت مکالمه مستطعم نمایند و قوت نیام و کثرت صیام
در ایام مفتختم داند و باشد که از برکت و خاصیت این
از عالم غیب در و از بهر شریستان دل شاد و اسوده
و کوشش دل شنوا و چشم دل بینا و زبان دل گویند
و سر خطه از نجات فیضان الهی لذتی بمذاق جان شمار سپید
و بالهات سبحانی و وار و است رحمانی میان حق و بند
مکالمه شود و نور مکاشفه مشاهده جمال محبوب معاینه کرده
و از علم الحق و حق یقین آید و دست کرده در دایره
مؤمنان ایمان یقینی در آید و الا نهال عمره و غفلت با
آرد و آب ند است گیرد بعد از آن سود ندارد و این طریقی
در دیار ما و راه النور نشر کرده اند و د با شد که او را در حق
نور و در تسلیم دیگر اندازند و همچون کبریت احمر مردم را

عز

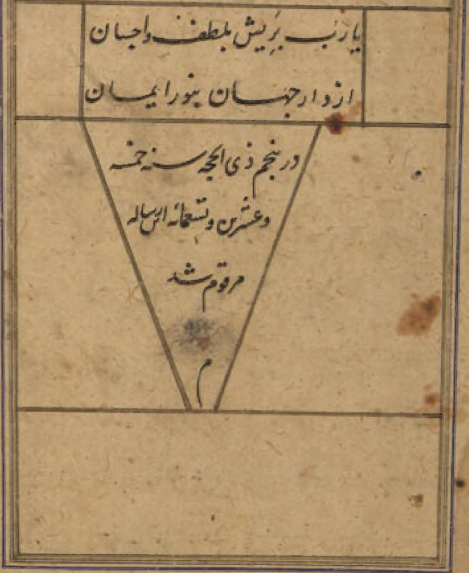
طلعت و کم یابند و جان مراران طالب بر او طبعش در نش
جیرانی بسوزد که از و آثری نیابند و مرزانی اهل آن زمان
از کمال غفلت چنین گمان می برند که مثل اولیاء و سبقت در
زمان ایشان نیست و از دریافت صحبت این طایفه محروم
می مانند و مرکب حیات را در حجه غفلت می رانند این محض خطا
و شقاوت است زیرا که ایشان غافلند از آنکه این طایفه صریح
یا فیه اند از متابعت پیغمبر صلی الله علیه و سلم یافته اند و را
متابعت مرکز منقطع نیست را سما و صفات پروردگار
مرئی اولیاء سابق بوده است همیشه باقیست و در وقت
بسته نرسد و قابلیت انسانی نیز موجود است پس آنکس که
عاقل است می در یابد و با وجود این سبب اسباب و صفات
الهی مرکز معطل نخواهد ماند و حق تعالی در مرزانی از از منزه
بند و خصوصیت بیت ذات و صفات خود کرده اند و

در پوشش سینه مطهر هدایت میکردند و همان حالات و
 کیفیات و خاصیات و مقاصد که از اولیاء و ماسی ظهور
 می آمد حال آنکه ظاهر میشود پس همه آدین را از اجابت که انجمن
 کس را در زمان خود طلبند زیرا که پیغمبر صلی الله علیه و سلم بودند
من لم یعرف امام زمانه فلیزل یارب و چون او را بیاید دست
 ارادت درو امن او زمین تا از فواید طریقت و از
 نتایج حقیقت برخوردار گردید و در روز قیامت در
 اتش ندامت نوزید و در ویشانی که درین سپید
 پای طلب میقتدا ساخته اید بجد و جهد تمام سعی نماید که
 انجمن شاخ سابق را در سایر سپید بامدتهای مدید
 میسر شده در ویشان این سپید را باندک زمانی آن
 دولت میسر شود ان شاء الله و بالله العزمه و التوفیق
 اللهم شیتنا علی نبی الایسقامه و اخذنا من موبیات

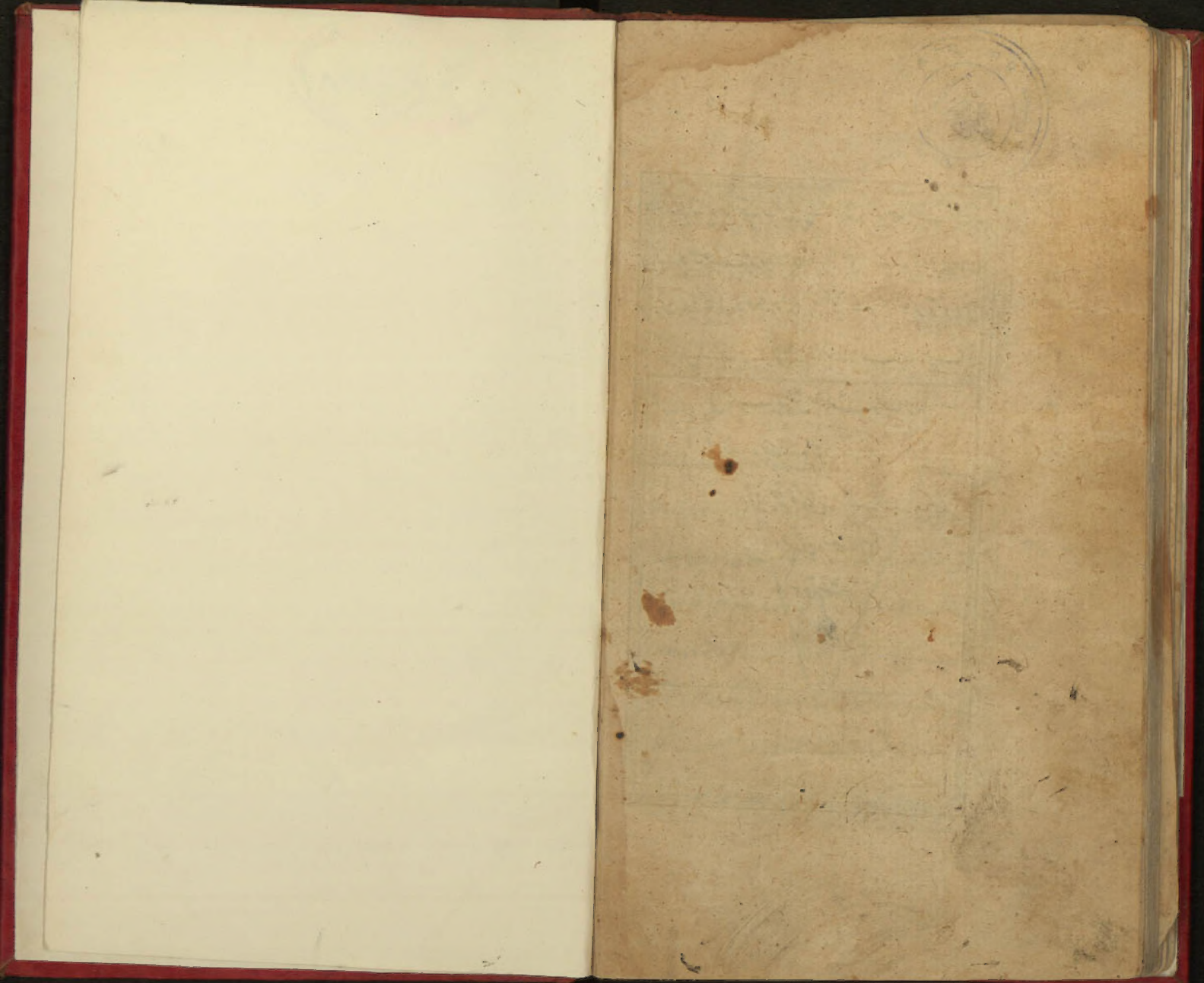
المراد

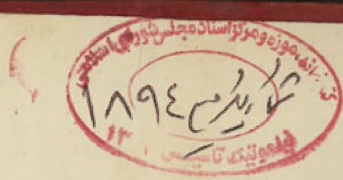


الندامة يوم القيامة بنی بنی ما تجدوا له صاحب الکرامة
 کردیم نصیحتی بیار آن . تا حق کنند بادل و جان
 این بود کمال و عظم خوانی . گفتیم ترا و اگر تو دانی
 سر کس که رساله را بخواند . یکفایتجا بهار پس اند



تاریخ ۱۳۰۵





خطی